فرهنگ دانشجو

لغات کلیله و دمنه و گلستان و اسرار التوحید

و اخلاق ناصری

تألیف

سید محمد باقر برقعی

«(چاپ دوم)»

از انتشارات

کتابفروشی و چاپخانه نوین - قم

فرهنگ دانشجو

لغات کلیله و دمنه و گلستان و اسرار التوحید و اخلاق ناصری

تألیف

سید محمد باقر برقعی

«(چاپ دوم)»

از انتشارات

کتابفروشی و چاپخانه نوین - قم

حق طبع محفوظ

« مقدمه زیر را جناب آقای سادات ناصری دکتر در ادبیات که ازدانشمندان گرانمایه‌وعالیقدر و از سخنوران توانا و نامور میباشند براین فرهنگ نگاشته اند. برخود لازم میدانم که از الطاف ایشان سپاسگزاری کنم»

بسمه تعالی

در آموزش املاء و انشاء فارسی چنانکه مشهود است دانش‌آموزان ارجمند بتنها گرد فرا گرفتن درست نویسی لغات ومعانی وقواعد دستوری جمله‌بندی میگردند ـ هرچند اینکاراپسندیده ولازم است ، ولی کافی بنظرنمیرسد. واگر آنچه‌میکنند باپژوهش درمتون شاهکارهای ادبی‌توأم گردد سود مندی آنده چندان خواهد بود.

اینك فرهنگ دانشجو را دوست فاضل دانشور من آقای سیدمحمد باقربرقعی که‌خود سالها عرفات تحصیل‌علوم ومعالی را لبیك زده اند و مواقیت معرفتشان از مصباح تباشیر صباح‌متعالیا پرتوربوده وشعاع‌خاطرشان ازشعله آفتاب‌فروغ گشوده است با سبك و اسلوبی ممتاز ارمغان دوستداران و

پژوهندگان ادبیات ایران عزیز کرده‌اند ، اینکار بسیار بسیار شایسته تقدیر وباعث افتخار فرهنگیان دانش گستر وآسان شدن کار دبیران گرانمایهٔ روشن‌بین ودانش‌آموزان گرامی میباشد بویژه مؤلف محترم قواعدی مفید برای درست نویسی کلمات در صدر کتابشان فراهم کرده‌اند که از هرجهت دانش آموزان پژوهشگر را دستگیری ومدد کاری میکند .

آنچه بیش از اندازه موجب شادی دل وجان است ؛ مزیتی است که این تألیف بصورت کوچك وبمعنی بزرگ از حیث حسن انتخاب موضوع دارد . وبحقیقت و روی راست بدست محصلان ادب فارسی کلید معرفتی رامانند که بدان مشکلات لغوی خودرا در چهار کتاب گرانقدر وعزیز اسرار التوحید و کلیله ومنه و گلستان سعدی واخلاق ناصری که از امهات کتب فارسی در ادب واخلاق بشمارند وازهر گونه تعریف وتمجید مستغنی میباشند بخوبی مرتفع گردانند واز سر چشمه زلال حکمت وفضیلت ومعرفت سیراب گردند واوقات گرانبهای خودرا به بیکار در مطالعه وچشم داشتن مبتذلاتی باز اری که با کمال تأسف انتشار آنها در کشور ما بیحد وحساب است از دست مگذارند

وازسرصدق و نیکوئی اعتقادواخلاص باز گویند :

مرا که چشمه آب حیات در دهن است

کجا بجرعه نقش سراب گردم شاد

ولی سخنی که من دراین دیباچه دارم ، وبی روی وریا باهمه ادبا وسخنوران بزرگ درمیان میگذارم ؛ اینست که تا بامروز روز باهمه پیشرفت روز افزونی که درنقدوتحلیل متون دلپذیر فارسی نصیب جامعه ادب و فرهنگ ایران زمین شده هنوز چنانکه بایدلغات ومختصات گنجینه‌های گرانبهای زبان شیرین وخوش فارسی پیش چشم دو ستاران فرهنگ ما نهاده نشده‌است واگر ازاین بابت بدقت تام استقصائی در خور همت ومرام بزرگان ونامداران این مرز وبوم بکار رود چه‌زودباشد که همگان بدانند این سرزمین وسیع تاریخی که کهن‌ترین وپرارزش ترین ادبیات زنده جهان رادر دامان لبریز از مهر و محبت خود پرورده فرهنگ دل انگیز در اداء دقیق ترین معانی بادلکش ترین واژهابهیچ روی کوتاه نیامده است .

آرزو چنانست که جوانان هوشمند و ناموری چون نویسنده فاضل که در اقتناء معالی حسبی ونسبی و ادخار

فضائل موروثی و مکتسبی سعی بلیغ نموده اند و از زمان صبی حتی اذا بلغ اشده بصفت شاب نشأفی معرفت الله و العلم موصوف بوده اند و در میان اماثل و اقران از هر جهت ممتاز گشته در شناسانیدن ادب فارسی بجهانیان دست بچنین کارهای بزرگ و بانام زنند، وچنانکه تابحال از همگنان در نشر آثار مفید سبق ربوده اند با کارهای مثبت دیگر چراغی روشن پیش پای شیفتگان سرمنزل تحقیق گیرند انشاءالله تعالی بفضله ومنه وسعة کرمه

فوالله ان السا یرین الی الحمی

کثیر و ان الواصلین قلیل

بشرم و شادی و آزادی

کمترین بندگان

۱۵ر۱۱ر۳۳ سید ناصر الدین حسن سادات ناصری

بنام خدای سخن آموز

چند قاعده مفید برای املاء

مواردی که «س» و «ش» را باید با دندانه نوشت :

رسم خطاطان اینست که اگر س وش قبل از حروف ج، چ، ح، خ، ر، ز، ژ، م، ه، ی باشد آنرا با دندانه نویسند مانند : شجر سحر . سخاوت . سر . سزاوار . سست . شست . شما . شهیر . سیاه ودرغیر این صورت اگر کشیدن آنها باعث اشتباه شود باید بادندانه نوشت . باید دانست که حفظ ترتیب کلمات در نوشتن لازم است مثلا جایز نیست که نیمی از کلمه نواحی (نوا) در آخر سطر اول ونیمی دیگر (حی) در اول سطر دوم نوشته شود .

نوشتن همزه باید دانست که در فارسی همزه والف را بیک شکل نویسند امتیاز آنها بدینصورت فرق گذارند که اگر الف در اول کلمات باشد آنرا همزه خوانند مانند : **ایران** واگر در وسط و آخر باشد آنرا الف گویند مانند: **شیدا** و از همین

جا فرق میان همزه والف دانسته میشود چه همزه آنستکه قبول حرکت کند والف ساکن باشد .

اما در کلمات عرب همزه در اول ووسط و آخر کلمات درآید ودر هر صورت متحرك باشد برخلاف الف که در زبان عرب نیز ساکن باشد وچون ما فارسی زبانان با کلمات عربی سرو کار داریم قواعد املاء همزه نیز لازم باشد

بنابر این میگوئیم که اگر همزه در وسط وساکن باشد قاعده آنست که ماقبل همزه را در نظر میگیرند چنانکه اگر همزه مفتوح باشد بصورت الف (أ) نویسند مانند یأس واگر مضموم باشد بصورت واو (ؤ) نویسند مانند : مؤمن و اگر مکسور باشد بصورت یاء (ئ) نویسند مانند : ذئب

و نیز اگر همزه در اول کلمات باشد آنرا بصورت الف نویسند مانند اسم وهرگاه در وسط وآخر باشد آنرا بصورت همزه نویسند بااین فرق که اگر همزه مفتوح باشد بصورت الف نویسند مانند : مسأله و اگر مضموم باشد بصورت واو نویسند مانند مسئوول و اگر مکسور باشد بصورت یاء مانند : افئده و در هر صورت همزه را با الف و واو ویاء آرند تا بمشابه آنها

اشتباه نشود.

و بایددانست که‌درمورد همزه مضموم گاهی برای اختصار واو دوم را ننویسند و مسئوول رامسئول نویسند هر گاه‌حرف ما قبل همزه مضموم باشد همزه را بصورت واونویسندمانند سئوال واگر حرکت قبل از همزه مکسور باشد علامت‌همزه را (ء) روی حرفی که همزه بصورت آن نوشته‌شده گذارند مانند : فئه (گروه) واگرحرکت قبل از همزه مفتوح باشد باید دید خود همزه چه حرکتی دارد همزه‌مکسور را بصورت یاء مانند: رئیس وهمزه مضموم را بصورت وا و مانند رؤوف وهمزه‌مفتوح‌را بصورت‌الف نویسند مانندلآلی

همزه آخر را اگر حرف ما قبلش مضموم باشد با واو نویسندمانند لؤلؤ واگرحرف‌ما قبلش‌مفتوح باشد باالف‌نویسند مانند : نبأ و اگر ما قبل آن مکسور باشد بصورت یاء نویسند مانند قاری واگر ماقبل آخرساکن باشدهمزه‌را بصورت(ء)نویسند مانند : مرءونیز همزه‌آخررا اگرماقبل آن یاءساکنی باشد بصورت یاءنویسندمانند : هیئت وهمزه‌را دراینگونه کلمات حرف‌آخر وتاءزائد است .

«ب» زینت و «ن» نفی حرف (ب) خواه برای زینت باشد وخواه برای اضافه وهمچنین (ن) نفی را متصل باید نوشت مانند : بگفت. نگفت. نمیگوید. نکن. باو: باین. باینان مگردر جائیکه دو چیز را بتساوی نفی کنند مانند : نه آنرا میخواهم ونه این را ومگردر جائیکه با سوش مشتبه شود که در این صورت آنرا جدا نویسند مانند : به بینیم •

علامت جمع در زبان فارسی برای جمع دو علامت است (آن) و (ها) باین ترتیب که علامت (آن) را درجمع جانداران آرند مانند : مردان. زنان. گوسفندان و در غیر جانداران با (ها)، آرند مانند : کتابها. سنگها. گیاهها و درچند موردخلاف این قاعده در جمع غیر جاندا ران دیده شده است مانند: درختان درجمع درخت درشعر سعدی که گوید :

بر ک درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

بنابراین نباتات (روئیدنیها) را میتوان بـا (آن) و (هـا) هردوجمع بست ودراعضای بدن آنها که جفتند مانند : چشم

و گوش ودست وپاجمع بستن آنهابا (آن) و (ها) هردوجایز
است‌مانند: چشمان. چشمها و آنها که طاق‌اند با(ها)جمع
بسته شو د مانند: سرها و باید دانست درصورتیکه سر بمعنی
رئیس یعنی سرور باشد آنرابا (آن)جمع ببندندمانند سران
قوم وسران لشکر.

ونیز باید دانستکه در جمع (آن) اگر مفرد آن‌مختوم
بالف‌و واو باشد یاء برآن بیفزایدمانند: دانا، جنگجو که
در جمع دانایان وجنگجویان آیدو درجمع (ها) درصورتی
که‌مفرد آن مختوم بواو باشد نیز یاء برآن علاوه کنندمانند
مووجو که مویهاوجویها جمع بسته شود **این و آن** بر طبق
همان قاعده اصلی‌جمع بسته‌شود باین معنی که در جانداران
اینان، و آنانو درغیر جانداران **اینها و آنها** جمع بسته‌شود

از آنچه نوشتیم دانسته گردد که جمع بستن‌بغیر (آن)
و (ها)در فارسی شیوه صحیح نویسان نیست وجمع‌بستن
با(ات)درمثال. باغات. گزارشات، دهات‌مروزنامجات.
نوشتجات غلط است و باید آنها رابرطبق‌قاعده کلی جمع
بست‌وباغها و گزارشها ودهها وروزنامه‌ها و نوشتها نوشت‌و نیز

باید ازجمع بستن کلماتی که یکبار جمع بسته شده احتراز جست‌مانند : امورات . عیوبات . لوازمات زیرا **امور و عیوب و لوازم** خودجمع هستند .

کلمات عربی مختوم بالف باید دانست که فارسی زبانان‌در نوشتن کلمات عربی که‌چهار حرف وزیادتر باشدو بالف‌ختم شودهمان قاعده رسم‌الخط عرب را رعایت کرده اند که‌بصورت یاء نویسند و بالف خوانند مانند : **مبتلی . اعلی ادنی . عقبی . مصطفی** . مگردر جائیکه حرف‌ماقبل آخر یاء باشد که‌دراین صورت آنرابالف نویسندمانند : **دنیا . علیا هدایا** واین‌هم‌ازاین نظراست که جمع‌دو یاءواتیست واز این قاعده کلمه‌**یحیی** مستثنی‌است‌اماهمین کلمات‌اگربکلمه‌دیگر اضافه‌شوند ویا جمع بسته شوند آنها را با الف نویسند مانند **آرزو . مقام‌اعلی‌او . رتبت‌ادنای‌وی** وباز باید دانست **مبتلایان . منتهای** کلماتی که‌آخر آنها همزه‌است درفارسی باالف نویسند مانند : **مهنا . مجزا . مبرا** که ریشه آنها **هنأ جزء . برء** است‌ودرمثل **تقاضی و تماشی و تمنی** که‌آنهارا بصورت **تقاضا و تماشا و تمنا** نویسندنوعی‌ازتفریس‌است(تفریس

الفاظ بیگانه را بصورت فارسی در آوردن است) وحتماً باید بهمان موارد مستثنی اکتفا کرد

(هاء) ملفوظ وغیر ملفوظ هاء ملفوظ باشد اگر بتلفظ در آید مانند: **سیاه، کلاه** وغیر ملفوظ یعنی مختفی باشد اگر بتلفظ درنیامد مانند **جامه، نامه** هاءِ مختفی اگر بیاءِ نکره بچسبد کلمه **ای** بآن بیفزایند مانند: **گفته‌ای، خانه‌ای** ونیز در اضافه یاءِ بر آن بیفزایند مانند **خانه‌ی من** و گاهی بجای یاءِ علامت (ء) آرند مانند: **خانهٔ من** اما هر گاه بهمان صورت اول نویسند یعنی فقط یاء بر آن علاوه کنند بقاعده رسم الخط فارسی نزدیکتر باشد ودر جائیکه هاءِ مختفی بیاء مصدری بچسبد بکاف بدل شود ودیگر نوشتن هاءِ غلط است مانند: **تشنگی گرسنگی** ودرجمع نیز بهمان کاف بدل شود مانند: **تشنگان گرسنگان**

تنوین ۱ تنوین از مختصات زبان عرب است و در فارسی وجود ندارد و کسانیکه الفاظ فارسی را با تنوین آرند غلط

---

(۱) تنوین عبارتست از دو فتحه یا دو کسره یا دو ضمه که بحرف آخر کلمه ملحق کنند امادر فارسی فقط تنوین نصب داخل کلمات شده است

فاحشی را مرتکب شده اند مانند : **ناچاراً . زباناً .**
گزارشاً اماهرگاه آخر کلمه‌ای تا باشد بایددید که تا جزء ریشه کلمه‌است یانه اگرجزء باشدنوشتن الف لازم‌است مانند **موقتاً** که ریشه آن وقت و «ت» جزء ریشه است و اگرتاء جزء ریشه‌نیست بلکه زیاد شده‌است دراین صورت الف نباید نوشته شود مانند : حقیقة که ریشه آن «حق» است و اینکه تادراین مورد گرد نوشته میشود برای اینستکه برروی آن تنوین که‌از مختصات‌زبان‌عربی است قرار گرفته و در صورتی که‌حرف‌آخر کلمه تا نباشد بطور کلی باالف نویسندمانند **واقعاً . جداً**

کلمات بسیط و مرکب مرکب آنستکه‌ازدو کلمه « دواسم یادوفعل یااسم‌وفعل یااسم‌وادات » ترکیب شده‌باشدودارای مفهوم‌واحدی‌باشد بنابراین ملاك‌در کلمه مرکب اینستکه هردو کلمه هرکدام معنی جداگانه‌ای دارندو دراثرترکیب معنی‌دیگری‌پیدا کنندمانند : **کتابخانه** که‌ازدو کلمه کتاب وخانه‌ترکیب شده‌و خود معنی مستقلی پیدا کرده است دراینصورت‌جدا نوشتن آنهاازهم‌درست‌نیست .

گذاشتن و گذاردن و گزاردن گذاشتن همه جا با ذال نوشته میشود اما اگر گذاردن بمعنی نهادن باشد با ذال نویسند مانند : **کلاه را بر سر گذارد** و هر گاه بمعنی ادا کردن و بجا آوردن باشد بازاء نویسند مانند : **سپاس گزار نماز گزار شکر گزار خدمتگزار** .

واو معدوله واو معدوله واوی است که نوشته میشود ولی بتلفظ در نمیآید و این واو ویژه کلمات فارسی است و اغلب قبل از آن حرف (خ) واقع میشود .

برای دانستن اینکه (خ) چه وقت با واو و چه وقت بی واو نوشته میشود قاعده ای در دست نیست و باید موارد آنرا از روی فرهنگها و نثرهای صحیح قدیمی بدست آورد

کلمات ذیل همه فارسی و دارای واو معدوله هستند .

خواهش . خواستن . خواسته . خواب . خوان خواهر . خواجو . خواجه . خوارزم . خویشتن . خود . خواربار . خوار . خواندن . خوانسالار . خوانچه . خورشید . فراخور .

کلمات خرسند . خشنود . خرد (بضم خ) خرداد رابدون واو مینویسند و کلمه دچاررا باواو و بی واو مینویسند هر دو صحیح است

الف

آباء نیاکان «پدران»
آثم بکسردوم گناهکار
آجل « « آینده
آخر بکسردوم پایان وبفتح دوم دیگر
آخشیج ضدونقیض
آذین زینت و آئین
آز حرص
آزرم شرم و حیا
آسیمه سرگشته وپریشانخاطر
آغالیده تحریك‌شده
آغشته آلوده و آمیخته
آفت آسیب
آکندن پر کردن
آلام دردها
آماج نشانه
آمر بکسر دوم فرمانده
آمیغ حقیقت
آوند ظرف
آهنگ قصد
ائمه پیشوایان
ابتلاء آزمودن‌ودر بلاورنج افکندن
ابداع نوآوردن
ابذاء دشنام گفتن
اپرخیده آشکار
ابرار نیکان
ابطاء کندی‌وآهستگی
ابن‌آوی شغال
ابن‌عرس بکسرعین سنگپشت
ابتهاج شادی
اتباع پیروان
اتراب همزادان‌وهمسالان
اتساق نظم‌وترتیب

اتلال تپه‌ها	**احماد** ستودن
اثقال بارهای سنگین	**احماض** نقل از چیزی بچیزی ـ مزاج
اثم گناه	**احلام** خوابها بردباریها
اثمار میوه‌ها	**احله** چیزهای حلال
اثیم گناهکار	**احول** لوچ
اثنا بینها و میانها	**اختلاج** بریدن اندام
اجابت بر آوردن ـ پذیرفتن	**اختبار** آزمایش
اجتهاد کوشش کردن	**اختراع** پدید آوردن
اجلاف فرومایگان و کم‌خردان	**اختداع** مکر و فریب
احتظاظ خوشحالی ـ بهره بردن	**اخلاط** اجزاء
احتماء پرهیز کردن	**اختلاط** آمیزش
احتکاك بهم کردن و کاویدن	**اختلاف** رفت و آمد
احتیاط دوراندیشی ـ پروا	**اخذ** بفتح اول و سکون دوم گرفتن
احتساب بازداشتن و بشمار آوردن	**اخرس** گنگ
احتیال نیرنگ	**اخس** پست‌تر ـ بدتر
احرار آزادگان	**اخگر** پاره آتش
احراق سوزاندن	**اخلاف** آیندگان
احسان نیکوکاری	**اخیار** خوبان
احصان زناشوئی	**اخوات** خواهران
احقاد کینه‌ها	

اخوان صفا بکسر اول برادران طریقت
اداء بجا آوردن
ادبار پشت کردن
ادخار بکسر اول و تشدید دوم اندوختن
ادمان پیوسته کاری کردن
ادیب سخن سنج
ادنی پست تر
ادیم سفره چرمی ـ پهنای زمین
اذیت آزار
اذل خوارتر
اذیال دامن ها
ارادت میل
اذناب دنباله ها ـ پیروان
ارامل بیوه گان ـ نیازمندان
ارتباط بهم پیوستن
ارازل فرومایگان
ارتجاع باز گردیدن
ارتداد برگشتن
ارتداع باز ایستادن

ارتزار استوار شدن
ارشاد راه نمودن
ارتماس در آب غوطه خوردن
ارتضاء پسندیدن ـ خوشنودی
ارتقاء بالا رفتن
ارتکاب اقدام کردن
ارتیاب شک و تردید
ارتیاح آسایش
ارتیاض سختی پذیرفتن
اریکه تخت
ازار بکسر اول جستاد و شلوار
ازاله دور کردن
ازاء مقابل
ازعاج از جای بر کندن
ازدحام انبوه شدن و هجوم آوردن
ازهر تابان تر
اسائت بدی کردن
استبداد خودسری
استبشار خوشرو بودن

استبصار بینائی
استحضار آگاهی
استحقار کوچك شمردن
استحقاق شایسته وسزاوار
استخیاء جوانمردی
استخفاف سبك شمردن
استقصاء پژوهش-بررسی دقیق
استقلال آزادو پابرجا بودن
استعارت عاریه گرفتن
استعانت کمك خواستن
استعطاف مهربانی خواستن جلب توجه
استعلاء برتری جستن
استصلاح طلب کار نیك کردن
استمتاع برخوردارشدن
استغفار آمرزش خواستن
استفاضه بهره بردن
استقبال رونمودن
استکشاف کشف کردن
استکراه ناخوش داشتن
استرضاء طلب خوشنودی

استمالت دلجوئی
استظهار پشت گرمی
استشعار دردل پنهان داشتن
استیعاب همه را فراگرفتن
استبحاش نفرت ورمیدگی
استیناس خوگرفتن
استیقاء تمام فراگرفتن
استیلاء چیرگی-دست یافتن
استنکاف سر برتافتن
استیناف ازسر گرفتن
استیجاب شایستگی وسزاواری
استصواب صلاح دانستن پسندیدن
استطلاع کسب اطلاع کردن
استهانت خوار و ناچیز شمردن
اسد شیر
استراق دز دیده گوش فرا دادن
اسعاف بکسر اول برآوردن حاجت
اسراف زیاده روی

استزادت فزون‌طلبی
اسفار کتابها ـ سفرها
اسقاط انداختن
اسقام بیماریها
اسلاف گذشتگان
اسمار افسانه‌ها
اسواط تازیانه‌ها
اسواق بازارها
اشاعت رواج‌دادن
اشباع سیر کردن
اشباح سایه‌ها
اشبال بچه‌شیرها
اشداء بفتح اول و تشدید دال سخت‌گیران
اشعه تابشها
اشفاق ترسیدن بر کسی از راه‌مهربانی
اشمئزاز نفرت‌داشتن
اشنع زشت‌تر
اشیاع پیروان ـ گروها
اصابت رسائی

اصابع انگشتان
اصحاب یاران
اصرار پافشاری کردن
اصطبار شکیبائی کردن
اصطکاك بهم‌خوردن‌دوچیز
اصطناع برگزیدن
اصطلام از بن بر کندن
اصطفاء برگزیدن
اصغاء گوش کردن
اصفیاء برگزیدگان
اصناف گروهها
اصنام بتها
اضائه روشن کردن
اضاعه تباه کردن
اضرار زیان‌رسانیدن
اضطراب پریشانی
اضطرار درماندگی ـ ناچاری
اضعاف بفتح‌اول‌چندین‌برابر
اضل گمراه‌تر
اضمار دردل‌داشتن
اطاعت فرمانبرداری

اطاله	درازگوئی
اطراد	بتشدیدطاء جاری بودن
اطلاق	رها کردن
اطمینان	آرامش خاطر
اطناب	درازگوئی
اطواد	کوهها
اظفار	فیروزیها ـ ناخنها
اظهر	آشکارتر
اعتاق	آزاد کردن
اعتبار	پند گرفتن
اعتذار	پوزش خواستن
اعاشه	زندگی ـ گذران
اعتزال	گوشه گیری
اعتراض	سرراه گرفتن ـ خرده گیری
اعتراف	گردن گرفتن
اعتقاد	یکدل بودن
اعتیاد	خوگردن
اعتصام	چنگ زدن
اعراض	روگردانیدن
اعزاز	گرامی داشتن
اعزام	فرستادن
اعسار	درماندگی و بی چیزی
اعصان	شاخه‌های درخت
اعظام	بزرگ داشتن
اعقاب	بازماندگان فرزندان
اعلی	برتر
اعلاق	آویزه‌ها
اعوان	یاران
اغانی	سرودها
اغبر	خاکی رنك
اغتراب	دوری
اغتفار	بخشودن
اغراء	بکسر اول تحریك
اغلاق	دربستن
اغلال	زنجیر کردن و بند نهادن
اغمار	گول و نادان
اغماض	چشم پوشیدن
اغیار	بیگانگان
افاضت	بهره رساندن
افتخار	نازیدن
افتتاح	گشودن

افتقار بیچیز و محتاج شدن
افترا بهتان زدن
افتراس دریدن و شکار کردن
افزار وسیله
افسح گشادتر
افسون جادوئی
افصح خوش بیانتر
افضاح رسوا کردن
افطار باز کردن روزه
افگار جراحت
افنا نابود کردن
افهام فهمانیدن
اقاله فسخ بیع کردن و در گذشتن از گناه
اقاویل گفتارها
اقبال رو آوردن
اقتباس گرفتن
اقتحام بی باکی
اقتدا پیروی کردن
اقتراض وام گرفتن
اقتراح طلب

اقتصار کوتاه کردن
اقران همسران
اقصی دورتر - نهایت
اکبر بزرگتر
اکتحال سرمه بچشم کشیدن
اکتساب بدست آوردن - روزی جستن
اکرام گرامی داشتن
اکفاء همسران - همسالان
اکناف گوشه‌ها - اطراف
اکیاس زیرکها
التئام دهان بستن
التجاء پناه بردن
التقاء بهم رسیدن
التیام بهم جوش دادن
التزام همراهی - عهده دار شدن
التفات میل و توجه کردن
الحاح پافشاری و ستهیدن
الزام مجبور کردن
الف بکسر اول و سکون دوم خو گرفتن

الت خوکردن
الیف خوی گرفته
الهام وحی در دل افکندن
القاء یاد دادن و تحریک کردن
الیم دردناک
امائل افاضل و دانشمندان
اماره بفتح اول و تشدید دوم
فرمان دهنده
امارت بفتح اول علامت و نشانه
امان زینهار
امانی آرزوها
امتثال فرمانبرداری
امتلا پری
امتناع سر پیچی
امثال داستانهای مشهور
امشاج آبها و خونهای بهم
آمیخته
امضاء گذرانیدن
امل آرزو
امهات بضم اول مادران
امم بضم اول گروه ـ ملت

امین درستکار
امنیت بضم اول و سکون میم و
کسر نون و تشدید یاء
آرمان و آرزو
انابت بازگشت (توبه)
انام بفتح اول مردم
انباز شریک
انباغ هوو
انبساط گشاده رویی
انتباه بیداری
انتساخ نسخه کردن
انتعاش بهبود پس از بیماری
انتحال سخن یا شعر کسی را
بخود بستن
انتفا نیست شدن
انتفاع فایده بردن
انتصاف نیمه شدن و دادیافتن
انتکاس واژگون گشتن
انتهاز فرصت یافتن
انجاز بوعده وفا کردن
انحراف از راه برگشتن

انحلال ازهم‌پاشیدن
انحطاط فرودآمدن
انحناء خمیدن
انخذال خواری
انخراط کشیده‌شدن‌دررشته
انزار ترسانیدن
انزجار بیزاری ـ منع کردن
انسداد بسته‌شدن‌راه
انشاء آفریدن
انشراح گشاده‌شدن‌سینه
انعام نعمت‌دادن
انعدام نابودشدن
انعقاد بسته‌شدن
انصرام گسیخته‌شدن
انفاذ فرستادن
انفاس دمها
انفطار پاره‌پاره‌شدن
انفعال شرمنده‌شدن‌واثر پذیرفتن
انفکاك ازهمجداشدن
انقراض بریده‌شدن

انقسام بخش‌بخش‌شدن
انقضا بسرآمدن
انقلاب واژگونه‌شدن
انقلاع ازجای‌کنده‌شدن
انقیاد گردن‌نهادن‌و رام‌شدن
انکسار شکسته‌شدن
انگار بکسراول‌فرض
انگشت بکسرگاف‌زغال
انضجار دلسردی ـ بتنگ آمدن
انضمام بهم‌چسبیدن
انگیزه سببوعلت
انموذج نمونه
انهزام شکسته‌شدن‌لشگر
انیس همدم
اوانی بفتح‌اول‌ظرفها
اوتاد میخها
اوثان بتها
اوج بلندی
اوجاع دردمندی‌ورنجوری
اوراد دعاها

اولی شایسته‌تر
اوصاف چگونگیها
اهتزاز شادمانی وجنبش
اهلاك کشتن
اهلیت شایستگی
اهمال سستی ومسامحه کردن
اهواء آرزوها
اهوال ترسها
ایادی دستها و نعمتها
ایاغ پیاله‌شراخوری
ایثار مقدم‌داشتن - بر گزیدن
ایجاز کوتاه گوئی
ایدر اکنون
ایذاء آزردن
ایضاح روشن کردن
ایقان یقین کردن
ایلام دردرسانیدن
ایما اشارت کردن

ب

بأس سختی - ترس
بائس تهی‌دست
بابزن سیخ کباب
بادخان بادگیر
بار اجازه (معانی دیگر نیز دارد)
بارز آشکار
باره اسب
باسق بالیده‌وسر برافراشته
باعث سبب
باقل نام‌مرد کندزبان‌واحمق
بحار بکسر اول دریاها
بحث کاویدن
بختی بضم‌اول‌شتر زورمند
بدرقه رهبروراهنما
بدرود وداع
بدره کیسه‌زروپول
بدیع تازه - شگرف
بدیهه سخن بیدرنگ
بذله سخن دلکش
برائت پاکی و بیزاری
برادہ بضم‌اول تراشه آهن
براعت کامل‌شدن‌درهنر

بر بکسر اول وسکون دوم نیکی و احسان

برد بفتح اول سردی

بربط نام سازیست

برنا بضم اول جوان

بروق بضم اول درخشش

برهمن هندوی آتش پرست

بزم مجلس جشن

بزهکار گناهکار و بدکار

بزیدن وزیدن

بسد بضم اول وفتح و تشدید سین مرجان

بسط گشایش

بسنده کافی

بسوط تازیانه

بسیج کارسازی

بسیط فراخ و گسترده

بشارت مژدگانی

بشاشت خوشروئی و گشادهٔ روئی

بصارت بینائی

بصایر بینائیها

بضاعت کالا

بضعة پارهٔ گوشت

بطانه دوستان و نزدیکان

بطال بیکاره و ناچیز

بطش آستر

بطر سختگیری و شدت

بعث برانگیختن

بعره سرگین شتر

بعیر شتر

بغاء نافرمانی و سرکشی

بغتة ناگاه

بغی ستم و ظلم

بقعه جا و مکان

بکارت دوشیزگی

بلاغ رسانیدن

بلادت کودنی و کند ذهنی

بلیغ رسا

بلاهت نادانی

بلدان بضم اول شهرها

بنان سرانگشتان
بنات‌النعش ستاره‌دنباله‌دار دب اکبر
بؤس سختی
بوار بفتح‌اول ـ هلاك
بوم جغد
بهاء روشنی
بها قیمت‌هرچیز ـ ارزش
بهائم چهارپایان
بهادر شجاع‌ودلیر
بهل بکسراول‌ودوم رهاکن
بهی نیکوئی‌وخوبی
بهتان دروغ‌بستن
بیعت پیمان‌بستن
بیغاره سرزنش
بیمر بیحساب
بینت بتشدیدیاء : دلیل‌و برهان
بیم ترس
بیوت خانه‌ها

پ

پار گذشته‌وپارسال ، سال گذشته
پارگین گندآب
پاس نگاهداشت ـ یکبخش ازهشت‌بخش شب‌وروز
پایمردی یاری‌ودستگیری
پایاب کناردریاورود
پایندان کفیل‌وضامن
پایدام تله
پاینده همیشگی
پای‌افزار کفش
پتیاره آفت‌وبلا
پدرام خوش‌وخرم‌وآراسته
پرسه بفتح‌اول گدائی
پرند حریر
پرنیان حریر
پروا توجه‌والتفات
پرویزن غربال
پزشك جراح

پژمان افسرده
پژوهش تجسس
پشتواره کول بار
پشتوان پشتیبان
پشیز سیاه واندك
پگاه سحروصبح‌زود
پلید ناپاك
پندار گمان
پناه حمایت
پنج‌پایك خرچنگ
پور پسر
پیام خبرونیز پیغام
پیرامون اطراف
پیشاهنگ پیشروقافله
پیکار جنگ
پیك قاصد
پیکر کالبدوقالب

ت

تأخیر دیر کردن
تأدیب ادب‌دادن
تألیف جمع‌آوری
تأویل توجیه و بیان ـ برگرداندن
تابع پیرو
تارك بفتح‌راء فرق‌سر
تبار خانواده‌ودودمان
تباین دوری‌وجدائی
تباه فاسد
تباغض بایکدیگردشمنی کردن
تبجیل بزرك‌داشتن
تبذیر زیاده‌روی
تبرخون عناب
تبرزد نبات
تبیره دهل
تتابع دنبال‌هم‌آمدن
تثاقل گرانی‌وسنگینی
تثمیر بهره‌بردن‌افزون کردن
تجاذب یکدیگررا کشیدن
تجاسر گستاخی
تجوید نیکو کردن
تجویف میان‌تهی کردن

تحریر آزاد کردن
تحریص تشویق ـ بآزافکندن
تحریض تشویق و تحریك
تحسین تمجید ـ نیکوشمردن
تحصین محکم گردانیدن پاك کردن
تحضیض وادار کردن
تحقیر کوچك شمردن
تحلیل ازهم پاشیدن
تحلیف سوگنددادن
تخویف ترسانیدن
تخفیف سبك کردن
تخلیص رهائی دادن
تدارك دریافتن وچاره کردن
تداخل دریکدیگرفرورفتن
تداوی درمان نمودن
تدبیر پایان کار نگریستن
تذنیس چرکین کردن
تذرو قرقاول
تراضی ازهم راضی شدن
تربت خاك ـ گور

ترتیل همواره بیداخواندن
ترجیح برتری
ترحیب زیاده روی ـ توسعه مرحبا گفتن
ترشیح پروردن وشیردادن
ترفیه آسوده حال کردن
ترکه میراث
ترهات بضم اول وتشدید راء سخنان بیهوده و یاوه
تریاق داروی ضدزهر (معرب تریاك)
تزویر مکروحیله
تسامح سهل انگاری
تسبیح خدارا بپاکی یاد کردن
تسخین گرم کردن
تسدید استوار کردن
تسلسل درزنجیر کشیدن
تسلیخ پوست کندن
تسویف تأخیر کردن
تسویل آراستن ـ بگمراهی افکندن

تسهیل	آسان کردن
تشبیب	جوانی کردن
تشحیذ	تیز کردن
تشدید	سخت گرفتن
تشمیر	دامن بر کمر زدن
تشریح	پاره پاره کردن
تشریف	بزرگ داشتن ـ خلعت
تشکیك	درشك انداختن
تشویش	پریشانی
تشویر	شرمساری ـ آشوب
تصادم	یکدیگر را کوفتن وخستن
تصادق	بایکدیگر دوستی نمودن
تصاریف	گردشهای روزگار
تصدیع	دردسر دادن
تصاعد	بالارفتن
تصدیق	راست گرفتن
تضاعف	دوچندان شدن
تضریب	برانگیختن
تضییع	تباه کردن
تضییق	تنگ گرفتن

تطابق	باهم یکسان بودن
تطاول	گردنکشی ودرازدستی
تطمیع	بطمع افکندن
تظلیل	سایه افکندن
تعاقب	ازپس همدیگردرآمدن
تعاون	بیکدیگر یاری کردن
تعبیه	فراهم کردن
تعجیل	شتاب کردن
تعذیب	شکنجه دادن
تعریض	بکنایه سخن گفتن
تعریك	گوشمالی وتوبیخ
تعزیت	سوگواری
تعزیر	تأدیب ـ زدن کمتر ازحدشرعی
تعطیل	بیکار گذاشتن
تعظیم	بزرگ داشتن
تعلیق	آویختن
تعمیق	دوراندیشیدن
تعمیه	کور کردن ـ چشم بندی
تعنیف	رفتارسخت وخشن
تعییر	سرزنش کردن

تغییر	دگرگون کردن
تقابن	یکدیگر را بزیان افکندن
تغلیظ	درشتی کردن
تقصیر	کوتاهی کردن
تفته	تافته و گرم
تفرید	یگانه کردن
تصحیح	رسوا کردن
تفهیم	فهماندن
تقریب	نزدیک گردانیدن
تقاعد	باز نشستن
تناطر	قطره قطره چکیدن
تقبیح	زشت نشان دادن
تقبیل	بوسیدن
تقریع	درشتی و سرزنش کردن
تقویم	براستی و استقامت باز آوردن
تقیید	بند نهادن
تقییر	نفقه بر عیال تنگ گرفتن
تکلب	خصومت و ستیزه
تکاپو	جستجوی بسیار و دویدن و رفتن بسیار
تکاثر	بسیار شدن
تکاثف	روی هم افتادن اجزاء
تکاسل	ملول شدن
تکافی	همانندگی
تکثیر	زیاد کردن
تکسیر	شکستن
تلاقی	یکدیگر را دیدن
تلبیس	فرو پوشاندن عیب از خود و کسان
تلخیص	ویژه کردن
تلفیق	بهم آوردن دو سخن
تلقین	سخن در دهان کسی نهادن
تلویح	اشارت کردن
تمارض	خود را بیمار وانمودن
تماسک	خویشتن داری
تمالک	خود داری
تمرد	سرکشی
تمرین	عادت دادن
تمشیت	راه انداختن

تملیت بار کوچکی بر پشت خر گذاردن
تملیح نمکین کردن
تموز گرمای سخت
تمویه تزویر و تقلب ـ زر اندودن
تنازع کشمکش و دشمنی با یکدیگر
تنافس فخر و نازش کردن
تناول فراگرفتن و غذا خوردن
تنشیط شاداب کردن
تنفید جاری کردن
تنقیه پاك کردن
تنزیل فروفرستادن ـ قرآن
تواتر پی در پی آمدن
توارد باهم واردشدن
توراث ازهم ارث بردن
تواضع فروتنی
تودیع بدورد کردن
توزیع پراکنده کردن
توقیر احترام کردن
توشیح سایل کردن
توقیع منشور کردن ـ دستخط پادشاهان
توکیل واگذاشتن
تهاجی هجو کردن
تهادی هدیه کردن
تهاون سستی کردن
تهذیب پاك کردن
تهدید ترسانیدن
تهلیل لااله‌الاالله گفتن
تهنیت مبارکباد گفتن
تیسیر آسان گردانیدن
تیمار غمخواری

مصدرهای باب تفعل را باید مشدد تلفظ کرد :

تأثر اثر یافتن
تأسف اندوهگینی
تألف سازگاری ـ الفت یافتن
تأمل درنگ و اندیشه کردن
تألم درد یافتن
تأنی آرامی و سنگینی

تأهب آماده‌شدن
تبرع بخشش بی‌ریا
تبرك برکت‌یافتن
تبری دوری‌جستن
تبسط جسارت‌وگستاخی
تثبت پایداری‌وآرامش
تتبع پی‌جوئی کردن
تجرع جرعه‌جرعه نوشیدن
تجنم رنج‌وزحمت
تجوع دردمندی
تجبر گردنکشی
تجنب دوری
تجلد صبروتحمل
تحرز پرهیزکاری وخویشتن‌داری
تحرس نگهبانی
تحری شایسته‌بودن - طلب
تحسر اندوه‌خوردن
تحفظ خویشتن‌داری
تحنن دلسوزی‌ومهربانی
تخلص رهاشدن
تدبر اندیشیدن
تذلل خواری
ترنم سرودخواندن
ترخص اجازه‌داشتن
ترصد درکمین‌نشستن
تردد آمدوشدکردن
ترفع بلندی
ترقب چشم براه‌بودن
ترهب ترك‌دنیاکردن
تزهد پارسائی - ترك‌دنیا
تسلط برکسی‌دست‌یافتن
تشتت پراکندگی
تشعب شاخه‌شاخه‌شدن
تشفی بهبود
تشمر آمادگی
تشوف آرایش‌وخودنمائی
تشبه مانندگی
تصفح کنجکاوی‌ونیك نگریستن
تصلف خودستائی - لاف زدن
تصون نگاهداری

تصوف صوفی‌شدن - پشمینه پوش‌شدن
تضرع زاری
تطرق راه‌یافتن
تطوع بی‌ریاکاری کردن
تعجب شگفتی
تعذر دشواری‌وپوزش‌خواستن
تعرض باز نمودن - روی آوردن
تعرف شناسائی - پرسش
تعسف ستم کردن
تعلم یادگرفتن
تعلل بچیزی‌مشغول‌شدن
تعلق وابستگی
تعفف پاکدامنی
تعنف درشتی کردن
تعنب خوار کردن
تعهد پرستاری‌ونگاهداری
تغییر دگرگونی
تغذی غذاخوردن
تغلب چیرگی

تفحص پژوهیدن
تفقد پرسش‌وپژوهش
تکفل عهده‌دار
تفرس بفراست‌دریافتن
تفوق زبردستی‌وسربلندی
تقبل بعهده گرفتن
تقشف باسختی‌زندگی کردن
تقلب نیرنگ
تقلد عهده دار بودن
تقلیل همانندی
تکاف رنج بردن
تلذذ بهره بردن
تلطف مهربانی‌ونرمی
تلقی فراگرفتن - برخوردن
تلقف چیزی‌راازبرفراگرفتن
تلهف غم‌خوردن
تلمذ شاگردی
تمتع بهره بردن
تمسك چنگ‌زدن
تمنی آرزوداشتن
تنزه پاکیزگی

تنسم آگاهی
تنفر رمیدن
تنوق رنج بردن برای بهتر ساختن
تنبه بیداری - هوشیاری
توجع دردمندی
توقی نگاهداری و پرهیز کردن
توصل رسیدن
توقف ایستادن
تودد دوستی ظاهر کردن
تهتك پرده‌دری
تهور بیباکی
تیقظ بیداری
تیقن یقین داشتن

ث

ثابت پایدار
ثاقب نفوذ کننده - روشن
ثبات بفتح اول پایداری
ثبور بضم اول هلاك کردن
ثری بفتح اول خاك و زمین
ثروت بسیاری مال
ثعلب روباه
ثغور سرحدها و مرزها
ثقاله استواری و زیرکی
ثقت اطمینان و اعتماد
ثلج برف
ثلمه رخنه و شکاف
ثمین گرانبها و قیمتی
ثواب اجر و مزد
ثنا آفرین - مدح
ثور گاو نر

ج

جائر ستمکار
جائز روا و گذرنده
جاحد انکار کننده
جاشو عمله کشتی
جانی ستمکار
جبایت گرد کردن خراج
جبلت سرشت

جبهه پیشانی
جذب بفتح اول وسکون دوم کشیدن وربودن
جراده ملخ
جرائم گناهان
جراحت زخم
جر کشیدن
جرذ بضم اول وفتح دوم ـ موش
جزع سنگ قیمتی
جسیم تناور وموزم اندام
جعد بفتح اول وسکون دوم موی پیچیده
جلال بزرگی
جلوس نشستن
جلیس همنشین
جمیل نیکو و پسندیده
جناح بال
جوسق کوشك
جوار همسایگی و باعتکاف نشستن
جوشن زره
جوع گرسنگی
جولاهه بافنده
جهد کوشش
جهر بفتح اول وسکون دوم آشکار کردن
جیب گریبان
جیش لشگر وحشم
جیران همسایگان

چ

چاروق موزه و کفش (ترکیست)
چامه شعر
چراخور چراگاه
چرخشت ظرفی که در آن انگور ریزند و بمالند تا شیره آن در آید
چغانه سازمطربان
چغز غوك و وزغ
چکامه قصیده
چمچم بروزن قلزم گیوه ـ نوعی پای افزار

چیستان لغز

ح

حائل مانع
حاذق ماهر
حازم دوراندیش
حاجت نیاز
حث برانگیختن
حجت دلیل‌وبرهان
حد طرف ـ کیفرشرعی
حدت تندی‌وچالاکی
حدس گمان
حدیث تازه ـ گفتار
حدیقه باغ
حذر پرهیز
حراثت برزگری
حراست پاسبانی
حرامی راهزن
حرث کشت‌وزرع
حرص آزوطمع
حرمان ناامیدی

حرور بفتح‌اول گرمی
حریت آزادگی
حریم پیرامون
حزم دوراندیشی
حسب بفتح‌سین • شرافت ـ اندازه‌وشماره
حسبت بکسرحا وسکون‌سین رضای‌خدا
حسد رشگ
حسرت افسوس‌وپشیمانی
حسم بفتح‌اول‌وسکون‌دوم بریدن‌وقطع کردن
حسن بضم‌اول‌خوبی
حشم چاکران‌وسپاهان
حصاد دروکردن
حصافت استواری‌عقل
حصانت نگهداری‌واستواری
حصباء سنگریزه
حصن بکسرحاء • قلعه، دژ
حصول بدست‌آوردن
حصین محکم‌واستوار

حضیض پستی و نشیب
حضر ضدسفر
حطام بضم اول ، چیز اندك ـ ریزه گیاه
حظ بهره
حفاظ غیرت وحمیت
حفاوت مهربانی
حقود بضم قاف ، کینه‌ور
حلاوت شیرینی
حلل بضم اول و فتح دوم لباسهای قیمتی
حلم بردباری
حیله زیور ، زینت
حمائل پسندیده‌ها
حمامه کبوتر
حمق نادانی
حمیم نزدیك و صدیق
حمیت بتشدید یاء ـ غیرت و تعصب
حوائج نیازمندیها
حواشی کنارها

حوالت نسبت دادن ـ واگذار کردن
حوالی اطراف
حیات زندگی
حیاض آبدانها
حیرت سرگردانی
حیز جاومکان
حیلت مکروفریب
حنظل میوه گیاهیست بسیار تلخ

خ

خائب نومیدومحروم
خائف ترسیده
خائیدن گزیدن و بدندان دریدن
خارق درنده
خاسر زیانکار
خاضع فروتن
خاطب خواستار
خاطر آنچه دردل گذرد

خامل گمنام و پست
خانقاه محل صوفیان و زاهدان
خانمان خانه و جایگاه
خبیث بضم اول ناپاکی
خبرت بضم اول بینائی و آگاهی
خبز بضم اول نان
خجلت شرمساری
خداع فریبدادن - گول
خدشه خراش
خدو آب دهن
خذلان خواری
خرابات میخانه
خراس آسیائی که بچهار پایان بگردانند
خرده عیب و خطا، گناه
خرقه جامه وصله کرده
خریطه کیسه چرمی
خزائن گنجینه‌ها
خساسه بضم اول مال اندك و کم بها
خست بتشدید سین - پستی
خشکنانه نان خشکیده
خصب بکسر اول • فراوانی نعمت
خصم دشمن
خصومت دشمنی
خطام بکسر اول - مهار
خطه بتشدید طاء • سرزمین
خطیر بزرگ و ارجمند
خطوه بضم اول • گام
خلائق آفریدگان
خلاب زمین گلناك
خلان بضم اول و تشدید لام دوستان
خلطا بضم اول و دوم آمرزندگان
خلل خرابی و تباهی ورخنه
خلق بفتح اول و دوم جامه کهنه
خلیق سزاوار
خنیا سرود و نغمه و خنیاگر مغنی و سازنده

خواتم اواخر
خواسته مال و متاع
خوان سفره
خوشیده خشکیده
خور بفتح اول و دوم سستی
خوض فرو رفتن
خه خوش و خوشا (ادات تحسین است)
خیاطت دوختن
خیام بکسر اول خیمه‌ها
خیره سر کش و بیشرم ـ عاجز و حیران
خیل اسبان و سواران
حیو آبدهن

د

دائر کهنه
داعی سبب
دالت بتشدید لام ـ حق و ناز
دانگانه متاع و کالا
دباشت پوست پیراستن
دثار بکسر اول ـ لباس رو
دخان دود
دخله بضم اول و سکون خاء باطن و درون
دد جانور درنده
درج بضم اول صندوقچه جواهر
درع زره
دریوزه گدائی
دستاس آسیای کوچك و خانگی که بادست بگردانند
دسومت چربی
دعت بفتح اول و دوم ـ آرامش و تسلط
دغل تباه و درهم آمیخته
دف دایره (از آلات طرب است)
دفع دور کردن
دقیقه نکته باریك
دلال ناز و غمزه
دلق جامه مخصوص درویشان
دماء خونها

دمائت نرم‌خوئی
دمدمه وسوسه
دنائت پستی
دواعی اسباب‌وعلل
دوخ علفی بلندوپهن که‌از آن‌حصیر بافند
دهاء زیرکی
دهات زیرکان
دهشت ترس - اعجاب
دهور روزگاران
دیبا حریر
دیهیم تاج

ذ

ذئب بکسراول‌وسکون‌دوم گرگ
ذبائح قربانیها
ذب جدائی ،دورکردن، باز داشتن
ذبول افسردگی‌وپژمردن
ذروه بلندی

ذریعه وسیله
ذکاء تیز هوشی‌و زیرکی
ذل بکسراول‌وتشدیدلام مهربانی
ذل بضم‌اول وتشدیدلام. خواری
ذمام بکسراول حق‌وحرمت
ذمیمه زشت‌وناپسند
ذنب گناه
ذوی‌القربی خویشان‌و نزدیکان
ذهاب گذشتن‌ورفتن
ذهب طلا

ر

رأفت مهربانی
راجح برتر
رجعت بازگشت
راحله شتربارکش
راسخ استواروپابرجای
راسیه استوار

راعی چوپان
راغ مرغزار
رامش آسودگی و آرامش
رامشگر مطرب
رایت علم
رباط بکسر اول کاروانسرا
مهمانسرا
ربح سود بردن
ربقه حلقهٔ رسن
رتق بستن
رجا امید
رجحان برتری
رخاء بفتح اول - سستی و
فراوانی نعمت
رخام بضم اول - سنگ مرمر
رخت متاع و اسباب
رخصت اجازه - آزادی
رحلت کوچ کردن
رحم بفتح اول و کسر دوم
خویشی و قرابت
ردائت پستی و فساد
رده صف
رزانت بفتح اول سنگینی و
وقار
رز درخت انگور
رزمه بقچه
رضاع شیرخوارگی
رضوان باغبان بهشت
رعنا خودپسند
رغائب میلها
رغبت بفتح اول میل
رغد بفتح اول و سکون دوم
آسایش و فراخوری معیشت
رفض ترک گفتن و رها
کردن
رقاب گردنها
رقبت نگهبان ، موکل
رکاکت پستی و سستی
رکوب بضم اول سوار شدن
رمایه تیراندازی
رمد دردچشم
رمق نیمه‌جان

رواق بکسر اول - پیشگاه راهرو و مدخلی سقف‌دار

روح‌الامین جبرئیل

روستا ده

روسبی زن بدکار

روضه باغ و بوستان

رویت بتشدید و او فکر و اندیشه

رهی چاکر - خدمتگذار

رهینه گروگان

ریاء وانمودن

ریاح بادها

ریاض باغها

ریاضت رنج کشیدن

ریب شك

ریع فزونی و تازگی

ریعان تازگی و رونق - اول هرچیز و بهتر آن

ریو مکر و فریب

ز

زائل ازبین رفتن

زاجر مانع

زبون خوار

زحیر ناخوشی آزردگی

زدوده صاف و پاك

زرق حیله و ریا

زعم عقیده ، پندار

زفت درشت و شتبر

زکیه پاکیزه

زلال بفتح اول آب گوارا

زلت بفتح اول و تشدید لام لغزش

زمره بضم اول گروه

زمن بفتح اول روزگار

زندیق بی‌دین و بی‌عقیده

زنهار آگاه باش البته

زور دروغ

زهاب چشمه

زه آفرین - سرچشمه و بندآب

زیبق جیوه

زینهار امان - پناه

ژ

ژاژ سخنان هرزه و یاوه
ژرف عمیق
ژنده کهنه
ژیان خشمناک

س

سائح جهانگرد
سائل پرسنده
سارق دزد
ساطع درخشنده
ساعد بازو
ساعی کوشا (اسم فاعل از سعی)
ساعی سخن‌چین (اسم فاعل از سعایت)
ساغر پیاله شراب
ساقط افتاده
ساقه دنباله لشگر
ساهی فراموشکار
سایر روان
سباحت شناوری
سباع بکسر اول درندگان
سبحان خدا را پاکی خواندن
سبقت پیشدستی
سبیل راه
سپنج موقت و عاریت
سپهر آسمان
ستبر کلفت و ضخیم
ستردن زدودن، تراشیدن
ستور چهارپا
ستهیدن ستیزه کردن
سحاب ابر
سحبان یکی از خطباء بزرگ عرب
سخره بضم اول
سخط خشم و غضب
سخیف پست
سداد استواری
سده بضم اول و تشدید و فتح دال، آستانه، پیشگاه، سکو
سراء بتشدید راء، خوشی و شادی

سرائر باطنها و رازها
سراغ نشان پا (ترکیست)
سر بکسر اول و تشدید راء پنهانی
سرو بضم اول و دوم، شاخ
سره خوب و بی عیب و خالص
سریر تخت
سطوت هیبت
سفارت پیام بردن
سفاهت بیخردی و تندخوئی
سفط سبد، صندوق
سگال اندیشه و فکر
سلاح بکسر اول اسلحه سازو برگ جنگ
سلحشور جنگی
سلحفاة سنگ پشت
سلس القیاد بفتح سین و کسر لام، سست عنصر - زود رام
سلك بکسر اول، رشته
سلطه بضم اول، چیرگی
سلف بفتح اول و دوم، گذشته

سلسال آب گوارا
سلوت بفتح اول و سکون لام دلجوئی و تسلی
سله بفتح اول و تشدید لام زنبیل
سماحت جوانمردی و بخشش
سماط بکسر اول سفره، خوان
سماوی آسمانی
سماع شنیدن
سمت بفتح اول و سکون دوم، طرف، راه
سمت بکسر اول و سکون دوم، نشان و عنوان
سمج بضم اول و سکون دوم، سوراخ، غار
سموم زهرآگین، باد گرم
سمین فربه
سمند اسب زرد رنگ
سمعه بضم اول شنوائیدن بگوش مردم
سنا روشنائی

صرصر تندباد
صرف تغییردادن - بکار بردن
صریر صدای کشش قلم بر روی کاغذ
صعب دشوار
صعوه نوعی از گنجشک کوچك
صفر بکسر اول - تهی
صخره سنگ بزرگ
صداع بضم اول - دردسر
صدق راستی
صدقه بخشش در راه خدا
صدمت آسیب
صراحی شیشه شراب
صره بضم اول و تشدید راء همیان پول - کیسه
صفراء زرد - زرداب
صفوت برگزیده
صفی برگزیده و خالص
صلاح شایستگی - درستی
صلب بضم اول - سخت
صلب بفتح اول و سکون دوم بردار کردن
صله پاداش جایزه
صماء سنگ سخت
صندل چوب خوشبوئی که برای دردسر بکار میبرده اند
صواب درست
صوفی عارف
صولت حمله
صیانت نگاهداری
صیت شهرت
صیف تابستان
صیغل جلا

ض

ضابط نگهدارنده
ضارب زننده
ضامن عهده دار
ضایع تباه
ضبط نگاهداری
ضجرت دلتنگی

ضجور دلتنگ
ضخامت ستبری
ضراء سختی و بدحالی
ضراعت گریه‌وزاری و - والتماس
ضغائن کینه‌ها
ضلالت گمراهی
ضمیر باطن • نهان
ضمین کفیل و نگهدار
ضنت بتشدید نون - بخل
ضیاع بکسر اول تباه کردن
ضیاع بفتح اول آب و ملك
ضیافت مهمانی
ضیف مهمان
ضیعت آب و ملك
ضیم ظلم و ستم
ضیمران گیاهی خوشبو
ضیق تنگی

ط

طائر پرنده

طارم خرگاه - خانه چوبین
طاعت فرمانبرداری
طاعن سرزنش کننده
طاغی سرکش
طامع آزمند
طایل نفع و فایده
طبایع سرشتها
طبله قوطی عطاران • پیشخان
طحن بفتح اول آرد کردن
طرار بتشدید راء • دزد
طراز زینت و نقش و نگار
طراوت تازگی
طرح افکندن و نقشه ریختن
طرف ناحیه - جانب
طرفه نوظهور و خوش منظر
طرفة العین چشم بهم زدن
طره بضم اول و تشدید راء • گیسو
طریان بفتح اول و دوم عادت و عارض شدن
طریقت روش و آئین

طعن سرزنش- زدن بانیزه
طلایه پیشاهنگ -پیشروسپاه
طلیعه پیشرو
طلی زرخالص
طنار لطیفه گوی، طعن زننده استهزاء کننده
طوع میل ودلخواه
طوعاً وکرهاً خواه و - ناخواه
طوق گردن بند
طیره بفتح اول سبکی وخشم
طیش سبکی
طیف رؤیا

ظ

ظفر بضم اول وسکون دوم، ناخن
ظل بتشدید لام، سایه
ظلام تاریکی
ظلمت تاریکی
ظن بتشدید نون- گمان
ظنون گمانها
ظهیر یاروپشتیبان

ع

عاجز ناتوان
عاجل اکنون، گذرنده
عاصم نگهبان
عاصی نافرمانی
عاطفه مهربانی- نیکوئی
عاطل بی زیور
عبد بنده
عبرت پند گرفتن
عبری زبان اقوام بنی اسرائیل ویهودیان
عبید بفتح اول بنده
عتاب درشتی- سرزنش
عجب شگفتی
عجب بضم اول وسکون دوم خودپسندی
عجز ناتوانی
عجن خمیر کردن

عداوت دشمنی
عدت بضم‌اول‌و تشدیددوم سازو برگ‌جنگ‌ـاستعداد
عدول ازراه برگشتن
عدیل همتاوهمسنگ
عذار بکسراول ۰ افسارستور خطریش
عذر بضم‌اول‌ـبهانه ۰ پوزش
عرض بکسراول‌وسکون دوم ناموس‌و آبرو
عرق بکسراول‌وسکون‌دوم گوهرونسب
عزائم قصدهاوافسونها
عزلت بضم‌اول گوشه‌نشینی
عزیمت قصدواراده ۰ دعاو افسون
عسیر دشوار
عشاء اول‌تاریکی‌شبانگاه
عشیرت خویشاوند ۰ قبیله
عصاره شیره‌هرچیز
عصیان نافرمانی

عصبیت غیرت‌وحمیت
عطلت بضم‌اول‌بیکاری
عظت پندوموعظه
عفاف پاکدامنی
عتاب بکسراول‌کیفر
عقار اسباب‌خانه‌وزمین
عقبات گردنه‌ها
عقبی آخرت
عقده گره
عقوبت مجازات‌ـشکنجه
عقوق نافرمانی
علامه بتشدیدلام‌بسیاردانا
علانیت آشکارا
علت سبب‌ـبیماری
علو بتشدیدواو‌ـبلندی
عماد ستون
عمره عملی‌ازاعمال‌حج
عمیاء نابینا
علی‌العمیا کورکورانه
عنا رنج‌وزحمت
عناد ستیزه

عنان بکسر اول - دهنه و مهار
عندلیب بلبل
عنفوان آغاز - اول هر چیز
عنقا سیمرغ (نام مرغی افسانه ایست)
عنوان بضم اول دیباچه و سر آغاز
عون (جمع اعوان) یاران
عوارف احسان
عود چوبیست سیاه رنگ که چون بسوزانند از آن بوی خوش برآید و نیز نام سازیست
عوائق موانع
عوارض پیش آمدها
عواطف مهربانیها
عواقب پایانها - آخر هر چیز
عهود پیمانها
عیار بتشدید یاء تیز و چابك. بسیار گشت
عیار مقدار سیم و زر خالص
عیاران بتشدید یاء آزادگان و جوانمردان

غ

غائله شر و فساد
غازی جنگجو
غالب چیره
غباوت کندذهنی و نادانی
غبطه رشك. تأسف خوردن
غبن زیاد
غثیان بهمخوردگی دل - قی
غدار بتشدید دال حیله گر
غدر بفتح اول و سکون دوم نیرنگ بیوفائی و پیمان شکنی
غراء بفتح اول و تشدید دوم. روشن و درخشان
غرابت دوری
غراب البین زاغ که بانگ و دیدارش را نشان دوری میشمارند
غربان بکسر اول زاغان

غرض نشانه ـ مراد
غرور تکبر ـ فریب
غریزه سرشت‌وفطرت
غریم طلبکار ـ وامخواه
غریو شوروغوغا
غزارت بسیاری ـ فراوانی
غزل بفتح‌اول‌وسکون‌دوم رشتن
غضاضت تازگی‌وخرمی
غضب خشم
غفلت بیخبری
غلا بفتح‌اول ، گرانی
غلبه چیرگی
غلبا باغی که درخت آن بسیار ودرهم باشد
غلو بضم‌اول‌وتشدیدواو زیاده‌روی‌ومبالغه
غلیل تشنگی‌وعطش
غلیواج زغن(نوعی‌ازباز)
غمرات آبهای‌متراکم‌و انبوه ـ سختیها
غماز بتشدیدمیم ، سخن‌چین
غمز سخن‌چینی ـ رازگشائی ـ فشردن‌ومالش‌دادن
غنج ناز
غوامض مشکلها
غوایت گمراهی
غواص بتشدیدواودرآب فروروننده
غور فرورفتن‌وژرفی‌هرچیز
غول دیو
غیب ناپیدا

ف

فائت بکسرسوم‌ازدسته‌رفته
فائز کامیابی ـ
فائق خوب
فاتح گشاینده
فاتحت آغاز
فارغ آسوده
فاصد رگزن
فاضل دانشمند

فاقه دریشی و نیاز
فام رنگ
فتان بتشدید تاء، فتنه انگیز
فترت سستی
فتق گشادن
فتك ناگاه گرفتن
فتوت جوانمردی
فتیان جوانان
فتور سستی
فجور بدکاری
فرائض واجبات
فراست تیزهوشی
فراغت آسودگی
فراق دوری
فرتوت بسیارپیر
فرجاد دانشمند
فرجام آخر کار
فرسوده خسته کهنه
فرط زیادی
فر بزرگی و شکوه
فریسه شکار

فروغ روشنائی
فرقه طایفه و گروه
فرومولیدن پنهانی دررفتن
فرهیختن ادب آموختن
و تربیت کردن
فزع بفتح اول ودوم؛ بیتابی
فسان سنگی که کاردیاشمشیر
وابا آن تیز کنند
فسحت بضم اول وسکون دوم
فراخی و گشادی
فسخ برهم زدن
فسق ترك اوامر الهی
فسیح وسیع و گشاده
فصاحت روشنی گفتار
فصیح روشن و آشکار (درسخن)
فضاله پس مانده از طعام
وشراب
فضل برتری
فضلاء دانشمندان
فضله باز مانده و زیادی
از هر چیز

کفاف قوت روزانه
کفور بفتح اول ، ناسپاس
کلاسه بتشدید ، محلی دردمشق
کلك بکسر اول قلم
کلالت درماندگی
کلاه تاج ـ سروری و بزرگی
کلان بزرگ
کفران بضم اول ناسپاسی
کنام بضم اول آشیانه آدمی ودیگر جاندارن ـ بیشه وجنگل
کلوخ خشت پاره
کمینه کمترین
کوبین ظرفی که چون کفه ترازو از برگ خرما سازند
کوچ بارسفر بستن
کوشك قصر
کون بروزن لون هستی ووجود
کهف غار و پناهگاه
کهولت دوموشدن
کیاست زیرکی
کیفر مکافات نیکی و بدی
کیش رسم و آئین
کیوان ستاره زحل
کی داغ نهادن، قطع، بریدن

گ

گازر بضم زاء رختشو
گاه لایق وسزاوار
گرائیدن میل کردن
گرازنده دونده
گر نوعی از جرب که پشم و موی حیوان بریزد
گربز بضم گاف و باء ، حیله گر چاره جو ـ زیرك
گرزه بضم اول مار سر بزرگ
گریوه پشته
گریز بضم اول فرار
گزاف و گزافه بکسر اول بیهوده وهرزه وهوشیاری
گزند آسیب

قرابه بفتح اول و تشدید راء. شیشه شراب
قراح بفتح اول خالص
قرة العین بضم اول و تشدید راء. خنکی و روشنی چشم
قربی نزدیکی و خویشی
قراضه ریزه‌های زر و سیم
قرحه بضم اول و سکون دوم زخم و جراحت
قرد بکسر اول بوزینه
قزآگند جامه‌ای که از ابریشم میآگنده و در جنگ میپوشیده‌اند
که شمشیر بآن کارگر نشود
قرطاس کاغذ
قریب نزدیك
قریحه هوش
قسیم خوبرو
قشون گروهی از سپاه (ترکیست)

قصاص بکسر اول کشتن قاتل - جزاء گناه
قصبان بضم اول شاخهای درخت
قصب بفتح اول و دوم. جامه نازك
قصد آهنگ
قصور کوتاهی و ناتوانی
قصیر کوتاه
قضیت بتشدید یاء. حکم
قطاع طریق راهزن
قطمیر پوست نازك میان هسته خرما
قطنی بضم اول. پارچه پنبه‌ای
قعر ته
قفر زمین خالی از آب و گیاه
قلاده بکسر اول. گردن بند
قلاع بکسر اول. دژها و پناهگاهها
قلتبان بی ناموس
قلع بفتح اول و سکون دوم از ریشه کندن

قلع بفتح اول و دوم ۰ اضطراب و نگرانی

قلندر درویش مجرد و باصفا ـ بی آلایش

قلیل کم

قمع سرکوبی

قنوج بتشدید نون نام یکی از شهرهای هندوستان

قوال بتشدید واو ۰ سراینده و نغمه گر

قنوت دعاخواندن ۰ فرمان برداری

قنوط ناامیدی

قنطره پل

قهر غلبه و چیرگی

قهرمان کارفرما و پیشکار

قیاس سنجش و اندازه و قاعده

قیلوله خواب نیمروز

ك

کابین مهرزن

کاره بی میل ـ زشت

کاسد بی رونق

کافه بتشدید فاء ۰ همه

کالبد قالب و جسد

کالیو و کالیوه ابله و نادان

کامن نهفته و پنهان

کبکخیر دراج

کثافت انبوهی و ستبری

کران کنار و انتها

کرامت بزرگواری

کراهت زشتی

کربت رنج و اندوه

کرت بتشدید راء ۰ نوبت و بار ـ باز نشستن و حمله کردن

کروبی بتشدید راء ۰ فرشته مقرب

کسوت جامه پوشیدنی

کشن قوی پرشاخ و انبوه

کعب استخوان پاشنه پا طاس نرد

کعبتین طاسهای نرد

فضیحت رسوائی
فضیلت فزونی ، صفت نیك
فطام ازشیر باز گرفتن
فطرت آفرینش
فطنت زیرکی
فقاح بتشدید قاف ، آبجو
فقه دانش ، علم دین
فقهاء دانشمندان ، علمای دین
فقیه دانشمند
فکاهت خوش منشی و رفتاری که مایه خنده باشد
فلاح رستگاری
فوات ازدست رفتن
فواکه میوه ها
فورت جوش و شدت
فوطه لنگ حمام و پیش بند

ق

قانون رسم و روش و قاعده
قاپو دروازه و علی قاپو دروازه بزرگ (ترکیست)
قادر توانا
قار قبر
قاصر کوتاه ـ ناتوان
قاع زمین صاف و هموار بیابان
قابوس دریا و جای ژرفترین دریا
قاهر چیره ـ غالب
قباحت زشتی
قبض گرفتن
قبره بضم اول و فتح باء مشدد ، چکاوك (مرغی است)
قبل بکسر اول و فتح دوم ، جانب و طرف
قبه گنبد
قدس بضم اول پاکی
قدوه پیشوا
قذف بفتح اول و سکون دوم ، بیرون انداختن ، قی
قراء بضم اول و تشدید راء ، عابد و ناسك ـ قرآن خوانان
قبح زشتی

گزیر چاره‌وعلاج
گزین انتخاب‌شده
گستاخ جسوروبی‌ادب
گست زشت
گسیل بضم‌اول‌روانه
گشن بضم‌اول، بارورکردن
ومایه آبستنی‌دادن
گلخن آتشخانه، گرمابه
گلشکر معجونی‌ازگل‌وشکر
گو بفتح‌اول، گودال
گول ابله‌ونادان

ل

لائم ملامتگر
لائیدن پرگوئی‌وهرزه‌گوئی
لابه عجزونیاز
لاجرم ناگزیروناچار
لازم چسبنده‌وپایدار
لاف خودستائی
لایح روشن‌وآشکار
لجاج ستیزگی
لجاجت ستیزه کردن
لحم بفتح‌اول گوشت
لؤم بضم‌اول‌وسکون‌همزه فرومایگی‌وپستی
لئیم پست‌وفرومایه
لباب هرچیزخالص
لبوه ماده‌شیر
لبیب عاقل‌ودانا
لحیه بکسراول‌موی‌ریش
لذعه بفتح‌اول‌وسکون‌دوم گزیدن
لسان زبان
لطایف‌حیل تدبیرها وچاره جوئیهای‌لطیف
لطف نرمی‌وناز کی
لطیفان نازك‌بینان‌وظریفان وخوش‌طبعان
لعاب آنچه‌ازدهان‌جاری‌شود
لعان نفرین کردن
لعب بازی
لعنت راندن‌ودورکردن

لقاح بفتح اول آبشنی
لمعه بفتح اول روشنی
لواحق آینده‌ها و پیوسته‌ها
لوث آلودگی
لوریان طایفه‌ای که آنهارا کولی گویند، خنیاگران
لوت برهنه
لهنه بضم اول وسکون دوم، غذای اندك، غذای سرگرم کننده
لهو بازی و سرگرمی
لین بفتح اول و تشدید یاء نرم

م

مآثر فضائل و افتخارات
مآرب حاجتها
مآکل خوردنیها
مآل بازگشت
مألوف خوگرفته
مأمول آرزو و خواهش
مأیوس ناامید
مأمن پناهگاه
مأوا جایگاه ـ لانه
مائده خوان بطعام آراسته
ماجری آنچه رفت
ماحضر آنچه حاضر است
ماخولیا مخفف مالیخولیا و آن مرضی است نزدیك بدیوانگی
مازحه زن بذله گو و شوخ
ماطرون نام شهری است
ماغ مرغابی سیاه
مالابد بتشدید دال، آنچه از آن گریزی نیست
ماضی آنچه گذشت
مانا همانا
مباح حلال
مبادرت پیش دستی
مباشرت نزدیکی
مبالغت زیاده‌روی، بحد کمال رسانیدن
مباسطت گشاده‌روئی

میالات پرواداشتن
مباینت جدائی از یکدیگر
مباهات بالیدن ، افتخار
مباهی افتخار کننده
مباهلت یکدیگر را نفرین کردن
مبذل بخشنده
مبتذل گوار او پست
مبرت بفتح اول و تشدید راء نیکوئی و احسان
مبغوض دشمن ، طرف بغض
مبیت بفتح اول ، شب گذراندن
متأسف اندوهگین
متابعت پیروی
متاع کالا
متأکد بتشدید کاف ، استوار سفارش
متانت استواری
متبحر بسیار دانا
متحرز بتشدید راء ، پرهیز کننده
متحلی بتشدید لام ، آراسته
متحیر بتشدید یاء سرگردان
متردد دودل
مترسل بتشدید سین نویسنده نامه نگار
مترصد بتشدید صاد ، کمین کننده و منتظر
متسع بتشدید تاء ، گشاده
متشرد بتشدید راء رمیده
متشمر بتشدید میم ، دامن بکمر زده ـ آماده
متعاون یار و مدد کار یکدیگر
متضاعف چندین برابر
متعبد بتشدید باء عبادتگزار
متطرق راه یابنده
متعدی بتشدید دال ، تجاوز کننده
متعهد بتشدید هاء ، عهده دار
متعذر بتشدید ذال ، دشوار ، ناممکن

متعین بتشدید و فتح یاء. مشخص و واضح
متعود بتشدید واو. خو گرفته
متغلب چیره
متقاضی خواستار ، طالب
متقسم پراکنده
متمازج بهم آمیخته شدن
متمکن جان گزین
متنزه بتشدید زاء تفریحگاه
متنفر رمیدن و نفرت داشتن
متمشی راه یا بنده و راهبردار
متنوع گوناگون
متهاون سست و سهل انگار
متواتر پیاپی
متواری پنهانی
متوالی پی در پی
متوشح بتشدید شین. آراسته
متهدی بتشدید دال ، هدایت کننده
متیقظ بتشدید قاف. بیدار. آگاه
متیقن بتشدید قاف. قطعی. یقین

مثاب پاداش داده شده
مثابت جایگاه ـ مانند
مثال فرمان
مثالب عیبها
مثله بضم اول ، بریدن عضو
مثوبات بتخفیف واو. پاداشها
مجارات بضم اول باهم برابری کردن باهم و موافقت در سخن
مجازات پاداش دادن
مجاعه گرسنگی
مجال میدان
مجاملت معامله و رفتار نیك
مجانبت دوری و اجتناب
مجاورت همسایگی
مجاهدت کوشش کردن
مجون بضم اول گستاخی و بی باکی و هرزه درائی
مجمر آتشدان
محابا بضم اول، پروا، ملاحظه گذشت
محادثت گفتگو

محاربت جنگیدن
محاسن نیکوئیها
محاق بفتح اول • تیرگی قمر در شبهای آخر ماه
محاکات حکایت کردن و باز گفتن
محاورت گفتگو کردن
محاولت خواستن چیزی و کاری
محتمل برنده و تحمل کننده
محجوب پوشیده و در پرده
محدثان بتشدید داء - صاحب حدیث و اخبار
محرض بتشدید راء • مشوق و محرك
محض خالص
محظور ممنوع
محفه بکسر اول و تشدید فاء تخت روان
محفل مجلس، انجمن
محمدت ستایش
محمود پسندیده
مخائل آثارها و نشانه‌ها
مخادعت حیله و نیرنگ
مخاصمت دشمنی
مخاطبه گفتگو و سئوال وجواب کردن
مخافت ترسیدن
مخالطت آمیزش
مخبط بتشدید باء - درهم و تباه
مخبر بفتح اول • آزمایشگاه و باطن
مخذول خوار و ذلیل
مخدوم آقا • خدمت کرده شده
مخطی بضم اول و سکون دوم • خطا کار
مخلد بتشدید لام جاوید
مخلص بفتح اول و سکون دوم • راه نجات
مداهنت چرب زبانی و سهل انگاری
مداومت پیوسته در کار بودن

مدبر بتشدید باء • چاره‌جو
مدثر بتشدید دال • لباس پوشیده
مدح ستایش و تمجید
مدخر بتشدید دال • اندوخته
مدروس کهنه و فرسوده و محوشده
مذلت بتشدید لام • خواری
مذموم زشت و نکوهیده
مرآت نمودن و نمایش دادن
مرا بکسر اول • مفاخرت و بخود بالیدن
مرابحت سود بردن
مراقبت مواظبت
مربح بضم اول و سکون راء و کسر باء • سودمند
مرتهن گروگان
مرثیه نوحه‌سرائی
مرسوم مواجب، ماهیانه
مرصع بتشدید صاد • گوهر نشان
مرضات خشنودی
مرضی بفتح اول و تشدید یاء پسندیده
مرضی الاثر پسندیده
مرعی بفتح اول و سکون دوم رعایت‌شده
مرعوب ترسیده
مرفه بتشدید فاء • آسوده
مرقع بتشدید قاف حامه پنبه‌دار
مرکوز نهفته ـ جای گرفته
مرموز پوشیده
مرهم داروی جراحت
مزاولت معاشرت و ممارست
مزجاة بضم اول • اندك
مزدوجه بروزن منفرجه نوعی از کلاه که رویه و آستر داشته
مزکی بضم اول و تشدید کاف پاکیزه
مزمن بضم اول بادوام و طولانی

مزور بتشدیدواو • حیله گر
مزیت بتشدیدیاء • برتری و امتیاز
مزین بتشدیدیاء • زینت شده و آراسته
مسا بفتح اول • شامگاه
مسارعت بضم اول • شتافتن
مسامع بفتح اول • گوشها
مساومت چانه‌زدن درخرید وفروش
مساق بفتح اول. مورد • رفتن
مستأصل درمانده و پریشان
مستثنی پسندیده • جداشده
مستجلب باعث و کشانیده
مستحث انگیزو محرك
مستدل خواه
مستبشر شادمان
مستزید گله‌مندو رنجیده
مستشار طرف‌مشورت
مستطرف تازه‌ودلپسند
مستظهر پشتگرم

مستعجل شتابزده
مستغنی بی‌نیاز
مستفید بهره‌مند
مستقبح زشت
مستقبل آینده
مستقر قرارگاه
مسدود بسته
مستنکر زشت‌وناپسند
مسوغات بامانت‌سپردها وبودیعت نهادها
مستوره درپرده، پرده‌نشین
مستوفی (اسم‌مفعول) کامل وتمام
مسطور نوشته‌و کتاب
مسکنت بی‌چیزی
مسلم بتشدیدلام • قطعی وتسلیم‌شده
مسموع شنیده‌شده
مسوغ بتشدیدواو • گوارا جایز
مشارب آشامیدنیها

مشاطه بتشدید شین ۰ ن آرایشگر

مشافهه روبرو با کسی سخن گفتن

مشاهره بضم اول و فتح هاء ماهیانه و شهریه

مشایخ پیران

مشبع بضم اول و سکون دوم سیر کننده

مشتهی رسیدن بآرزو و پیوستن بدلخواه

مشحون پر، آکنده

مشعوف شاد

مشغله هیاهو و غوغا

مشغوف شیفته و مفتون

مشوب آمیخته و آلوده

مشهد محل اجتماع و حضور مردمان

مشیت بتشدید یاء ۰ اراده ۰ خواستن

مصابرت شکیب کردن

مصادره تاوان گرفتن ـ جریمه ستدن

مصارعت کشتی گرفتن

مصاف جای صف کشیدن و نبردگاه

مصافات بایکدیگر دوستی خالص داشتن

مصالح مصلحتها

مصتبر صاحب بصیرت

مصحف بضم اول ۰ قرآن

مصلح اصلاح کننده

مصلحت صلاح ـ خیر اندیشی

مصون محفوظ

مصیبت گرفتاری و سختی

مضاء نفوذ و روانی و برندگی

مضادت ضدیت و خلاف کردن

مضار زیانها

مضامین مقصودها و مطلبها

مضایقت دریغ

مضرب بضم اول و تشدید راء سخن چینی

مضطر درمانده و ناچار
مضطرب نگران
مضموم پیوسته
مطابقت برابر و یکسان بودن
مطاع بضم اول • فرمانروا
مطاوعت پیروی • فرمانبری
مطاولت تأخیر و طفره
مطایبت شوخی و خوش طبعی
مطبوع دلپسند
مطرز بتشدید راء • مزین و آراسته
مطمح نظرگاه و مورد توجه
مطوقه بتشدید واو • طوقدار
مطیب بتشدید یاء • خوشبو
مظاهرت پشتگرمی و یاری
مظنه بتشدید نون • جای گمان بردن

معادات دشمنی
معاتبت درشتگوئی
معاقبت آزار و شکنجه
معالجت درمان کردن

معالی مقامات بلند
معاندت دشمنی
معاونت یاری
معایش اسباب زندگی
معبر گذرگاه
معتکف گوشه نشین
معجب بضم اول • خودپسندی
معد بضم اول و فتح دوم ساخته و آماده
معذور عذردار • باعذر
معرت بفتح اول و تشدید راء • جنایت و گناه
معرض بکسر راء • نمایشگاه
معرفت شناسائی
معرف بضم اول و تشدید راء شناساننده

معسور دشوار
معصم بنددست
معصوم بیگناه
معضلات دشوارها

معلم بضم اول وسکون دوم و فتح لام مشدد آموخته شده
معلول ناخوش ورنجور
معمور آباد شده
معول بتشدید واو ، استوار
معونت یاری کردن
معین بفتح میم ، گوارا
مغافضه ناگهان بکاری پرداختن
مغان پیروان کیش زردشت
مغبوط کسی که بروی رشك وغبطه برند
معتبط رشك برنده وغبطه خوار
مغفل بتشدید فاء ، بیخبر
مغنی بضم اول وتشدید نون خواننده وسازنده ونوازنده
مغیلان درخت خاردار
مفاخرت بخود بالیدن وبر یکدیگر فخر کردن
مفاتیح کلیدها
مفارقت جدائی
مفاوضه گفتگو

مفتتن شیفته وفریفته
مفتقر نیازمند
مفقود گم شده واز میان رفته
مفترق جدا
مفحم بضم میم وفتح حاء کسیکه از سخن گفتن عجز دارد وخاموش نشیند
مفرح بضم اول وتشدید راء ، فرح بخش
مفزع بفتح اول وسوم پناهگاه
مفوض بفتح اول وتشدید واو. واگذار شده
مقابح زشتیها
مقاتلت جنگ وکشتار
مقاویر سرنوشتها
مقاربت نزدیکی
مقارنت همنشینی ونزدیکی
مقاسات بضم اول رنج بردن وتحمل کردن
مقالت گفتار
مقام بضم اول ، اقامت

وجای گرفتن

مقبل نیکبخت

مقبول پسندیده

مقت دشمنی

مقتبس گرفته‌شده

مقتحم بی باك و بی پروا. بسر در افتاده

مقتضی باعث موجب. اقتضا کننده

مقتل بفتح اول کشتار گاه

مقرون همراه و نزدیك

مقصور کوتاه و منحصر

مقطح محل برش

مقعد بضم اول و سکون دوم و فتح عین زمین گیر

مقلد بتشدید و فتح لام. عهده‌دار

مقمر بضم اول و سکون دوم و کسر میم مهتاب

مقود بکسر اول. مهار، افسار

مقهور مغلوب و سر کوفته

مقیم پایدار

مکابره ستیزه

مکاده ناپسندها و سختیها

مکانت مرتبه و درجه

مکث درنگ کردن

مکشوف واضح و آشکار

مکلل بتشدید لام تاجدار

مکمل بتشدید میم کامل کردن

مکمن کمینگاه

مکنت بضم اول توانائی

مکیدت فریب

ملاء جماعت آشکار

ملتهب برافروخته

ملاذ پناهگاه

ملاصق بهم چسبیده

ملالت خستگی

ملهیات بضم اول و سکون لام. بازیچه‌ها و آنچه که مایه لهو و لعب باشد

ملاطفت مهربانی

ملجاء پناهگاه

ملعون نفرین شده

ملوث بتشدیدواو آلوده
ملون بتشدیدواو رنگین
ملابس پوشیدنیها
ملابست مباشرت ، دست‌در کاری‌داشتن
ملح بضم‌اول‌وتشدید حاء شنیدن‌اصرار کردن
ممارات جدل کردن
ممارست مکرر کاری‌را کردن
ممالحت نمك‌خوردگی
ممتع بضم‌اول‌وتشدیدیاء بهره‌ور
ممسوح مساحت‌شده‌واندازه گرفته‌شده
ممد بضم‌اول‌وکسردوم ، یاری‌دهنده
ممقوت دشمن‌داشته‌شده
ممهد بتشدیدها گسترده و آماده
مناسك عبادات‌واعمال‌حج
مناصحت خیرخواهی

مناقله بایکدیگر سخن گفتن وحکایت‌آوردن
منحرف ازراه‌راست‌بکج افتاده
منسی فراموشی‌انداز نده
مناظره بایکدیگر گفتگو کردن
منافست بخل‌ورزیدن‌برهم بطریق‌مباهات
مناظم ترتیب‌داده‌ها.قوانین
منافع سودها
مناقشت بضم‌اول.ستیزه ومجادله
منام بفتح‌اول‌خفتن‌وجای‌خفتن
مناقض برخلاف‌وضد
مناهج راههای‌راست‌وپیدا وگشاده
مناهی منع‌شده‌ها ، آنچه درشرع‌منع‌شده‌است
منت سپاس‌نهادن
منبعث بضم‌اول برانگیخته

منسوب نسبت‌داده‌شده
منشأ سرآغاز ، محل صدور
منشور نامه‌وفرمان
منش خوی‌وطبیعت
منصوب گماشته
منطق گفتار
منعم مالدار و نعمت‌دهنده
منغص بتشدیدغین. تیره و کدر
منفاق بکسر اول ـ بسیارهزینه و کسی که‌مال‌زیادخرج کند
منفذ بفتح‌اول ـ گذرگاه
منفرد تنها
منفوش ازهم‌جداشده
منقبت فضیلت‌وستایش
منقبض بسته ـ درهم کشیده
منقطع بکسرطاء ـ جداشده و تنهاماندہ
منکر بضم‌اول‌وفتح کاف ناخوش‌و ناپسند
منوط مربوط ـ پیوسته
منوع بازدارنده

منهاج راه‌ـراه‌هموار
منهزم بکسرزاء ـ شکست خورده
منهیان بضم‌اول ـ کارآگهان وخبرنگاران
منهی بضم‌اول ـ خبرنگار و کارآگاه
منیع جایگاه‌بلندواستوار
منیف بضم‌اول ، عالی
من یزید مزایده‌وهراج
مؤاتات سازش
مؤاخذت کسی‌رابیازپرس گرفتن
مؤاخات برادری
مؤاکله هم‌خوراك‌وهمغذاشدن
مؤانست الف‌ودمسازی
مؤبد بضم‌اول‌وفتح‌وتشدید باءجاودان‌وابدی
مؤثر بتشدیدتاء ، اثربخش
مؤدب بفتح‌وتشدیددال ، تربیت‌شده

مؤنت رنج‌وزحمت- خرج
مؤید بفتح‌وتشدیدیاء. تأیید شده. یاری‌شده
مواثیق پیمانها
مواجهه روبرو
مواسات برابری
مواصلت پیوندوپیوستگی
مواضع جاها
مواضعت قراردادوهمدستی نهادن
مواعظ پندها
موافق سازگار
موالات دوستی کردن
مواهب بخشیده‌هاوعطاها
موجع بضم‌میم‌وکسرجیم دردآور
موحش وحشت‌زای‌وهول انگیز
مودت بتشدیددال • دوستی
موزع بضم‌اول‌وتشدیدواو وفتح‌زاءپراکنده‌وتقسیم‌شده
موشح بتشدیدشین • آراسته ومزین
موضع بضم‌اول‌ودوم‌وکسر ضاء • جاومکان
موظف بتشدیدظاء • وظیفه‌دار
مولع حریص‌وآزمند
مولم دردناك
مویه گریه‌وزاری.
مهابت بزرگی‌وشکوه
مهانت خواری‌وذلت
مهب بتشدیدباء • وزشگاه محل‌وزیدن‌باد
مهجور دور
مهذب بتشدیدذال- پاك‌شده
مهرب گریزگاه
مهروع دیوانه
مهزوم ازجنگ‌گریخته
مهطع بضم‌اول‌وکسرطاء شتابنده‌ونظرکننده
مهمل سست- بیکاره- بیمعنی
مهنا بتشدیدنون • گوارا

مهیب بفتح اول- ترسناك
میسره طرف چپ
میعاد وعده گاه
میمنه طرف راست

ن

ناب خالص
نابوسیده غیرمنتظر
نار آتش
ناژو ناژو درخت صنوبر
ناسك زاهد و عابد
ناصح خیرخواه
ناصیه پیشانی
ناطور باغبان
ناقدان سخن سنجان
ناموس آبرو- شرافت- قانون
نبیره فرزندان
نبهره غافل- قلب- فرومایه
نباهت بزرگواری و مشهور شدن
نبالت بزرگواری
نبیل بزرگ
نثر پراکنده- مقابل شعر
نجاح کامیابی
نجباء بضم اول بزرگواران و برگزیدگان
نجدت بفتح اول و سکون دوم دلیری و پایداری در حوادث
نحل زنبور عسل
نحیف لاغر و نزار
نخوت خودپسندی و تکبر
ندامت پشیمانی
ندیم پشیمان- همنشین
نزار لاغر
نزاهت پاکدامنی
نزل بضم اول و سکون دوم آنچه برای مهمان آرند
نزه پاك- باصفا
نزهت بضم اول- پاکیزگی صفا
نزع کندن
نژند اندوهگین و غمناك
نسب پیوستگی- خویشاوندی

نسج بافتن
نسخ ازمیان بردن
نسق بفتح اول دوم- روش
نسیج بافته- جامه
نشر پراکندن- گستردن و فاش کردن
نشیب فرود و پستی
نعت صفت
نعره فریاد
نعم بکسر اول و فتح دوم آری، بلی
نعمت بناز و نعمت زیستن
نعیب بانگ زاغ
نعیق بانگ زاغ و اسبان و آواز شبان
نغز زیبا و دلکش و پسندیده
نغمه آواز
نشوز بضم اول- ناسازگاری زن یا شوی و زدن شوی زن را
نصاحت بفتح اول پند دادن، نکوخواهی
نصافت بفتح اول خدمت کردن

نصت گماشتن
نصفت بفتح اول و دوم، انصاف و داد
نصیب بهره
نصرت یاری
نضارت تازگی - شادابی
نطع سفره چرمی
نظائر مانندها
نظاره بفتح اول- نگریستن و بتشدید ظاء- نگرندگان
نظره بفتح اول و سکون دوم یکبار نگریستن
نظم ترتیب- پیوستن- مقابل نثر
نظیر مانند
نفاذ روانی فرمان
نفاق دورویی
نفس جان
نفیس گرانبها - فاخر
نقض دور کردن و تکاندن
نفقه هزینه از درم و مانند آن
نفوذ بفتح اول- گریزان

نفی راندن‌ودور کردن
نفیر فریادوغوغا
نقار خصومت‌ونزاع‌وگفتگو
نقاهت از بیماری برخاستن
نقب بفتح‌اول‌وسکون‌دوم سوراخ
نقص کم‌شدن. مقابل کمال
نقض شکستن
نقمت انتقام‌وکینه کشی
نقیب رئیس، فرمانده، بزرگ
نقیضت زشتی‌وعیب
نقیر گودی‌پشت‌هسته‌خرما
نکال عقوبت
نکایت بفتح‌اول. کشتن وخراشیدن‌وجراحت‌واردآوردن
نکث بفتح‌اول شکستن‌عهد
نکهت بوی‌خوش
نمط روش‌وطریقه
نمیمت خبرچینی‌ونمامی
نمل مورچه
نوائب سختیها. حوادث

نواحی اطراف
نوال دهش‌وعطا
نواهی بازداشته‌ها
نوردیدن پیچیدن‌وطی کردن
نوشدارو تریاك‌وپادزهر
نوید مژده گانی‌وخبرخوش
نهایت پایان
نهب بفتح‌اول‌وسکون‌دوم غارت کردن
نهج راه‌پیداوروشن
نهضت برخواستن
نهمت آرزو - مراد
نهیب ترس‌وبیم
نیابت بجای کس‌ایستادن
نیاکان پدران - اجداد
نیام غلاف‌شمشیر
نیایش ستایش‌وآفرین‌و بندگی
نیرنگ مکروحیله‌وافسون
نیل رسیدن
نیوشیدن شنیدن‌وگوش کردن

و

واثق مطمئن
وادی جایگاه سیل و رود
وازع بازدارنده
واضح آشکار و روشن
واقعه سختی و حادثه
واقف آگاه
وام قرض
واهب بخشنده
واهی سست
وثاق بکسر اول ـ حجره و اطاق
وثوق اطمینان
وثیقت پیمان و عهدنامه
وجد بفتح اول و سکون دوم شادی ـ توانائی ـ مالداری
وجیع دردناك
وحدانیت یگانگی
وحل بفتح اول و دوم ـ گل و لای که ستور در آن درماند
وحوش حیوانات وحشی
وحی الهام
وحید یگانه و تنها
وخامت زشتی و ناگواری
وداد بکسر اول دوستی
وداع بدرود
ودیعت امانت
ورد گل
ورطه غرقاب ـ محل گلناك
ورغ بفتح اول و سکون دوم سدجوی آب
وسایط میانجی‌ها
وسخ چرك و ریم
وسع بضم اول گشایش
وسواس اندیشه بددر دل گذراندن
وسیط بزرگوار و میانه
وسیم خوبروی
وصال رسیدن
وصایت سفارش
وصمت عیب و عار

بفتح اول و دوم • حاجت
ط پرستو که آنرا
اف نیز گویند و مرد ضعیف
- ترسانیدن و بیدی
وعده دادن
دسته‌ای که بجائی
وارد شوند
بسیاری
سنگینی
ت بیشرمی
نگاهداری
بکسر قاف • بیشرم و حیا
درنگ و مکث
بضم اول • افروخته
شدن آتش
ایستادن و آگاهی
سرزنش
دوستی
فرزند
بضم اول آزمند و حریص
پندار

وهن سستی

هائل ترسناك
هاتف سروش • ندادهنده
هادی راهنما
هاویه دوزخ
هبوب وزش
هتك پرده‌دری
هجران بکسر اول جدائی و دوری
هجیر گرمای نیمروز
هجین ناکس و فرومایه و آنکه پدرش آزاد و مادرش کنیز باشد
هدم بفتح اول و سکون دوم • خرا
هدی بفتح اول و س
قربانی که بمکه فرستند
هدیه بتشدید یاء • پیشکش ارمغان
هزل شوخی

هزیمت شکست دادن
هزینه خرج
هضم گوارش
هلاهل کشنده
هلیدن گذاشتن، فرو گذاشتن
همای مرغیست بمبارکی
ومیمنت معروف است
همال قرین وهمانند
همت کوشش، بلند نظری
همسنگ برابر
همگنان امثال واقران
همم بکسر اول قصدها
هنجار راه وروش
هنگامه معرکه وانبوه مردم
هنی بتشدید یاء، گوارا
هوان بفتح اول خواری وذلت
هور آفتاب
هول بیم وترس
هوی آرزو، هوس
هئیت شکل وصورت
هیبت ترس
هیمه هیزم سوختنی
هیولانی مادی، صوری وظاهری

ی

یارا توانائی
یاره بازو بند
یاسا قاعده وقانون
یال گردن
یاوه سخن بی سر وته
یسار بفتح اول ـ توانگری و فراخی در نعمت
یغما تاخت وتاراج ونام شهری از ترکستان که مردمش بخوبروئی معروف بوده اند
یلدا شب اول زمستان
یله رها کردن وترک گفتن
یم بفتح اول وتشدید میم ـ دریا
یمکن بضم اول ممکن است شاید
یمین سوگند

(پایان)